

## طنز و تند زبانی سیاسی در دوره مشروطه

محمدعلی همایون کاتوزیان

ادبیات انقلاب مشروطه دوران بیست ساله پس آن - از ۱۹۰۵ تا - ۱۹۲۵ از نظر طنز میزان هجو و تند زبانی سیاسی در تاریخ ایران بی نظیر است. بیشتر این آثار در روزنامه ها و شب نامه های آن دوران منتشر می شد. البته فحاشی و هرزه در آئی در شعر قدیم فارسی سابقه ای طولانی داشت. از نمونه های معروف شاعرانی که هجوهای تند و تیز می کردند می توان از انوری ابیوردی، سوزنی سمرقندی، خاقانی شیروانی، ادیب صابر و رشیدالدین وطواط نام برد. انوری در قطعه ای می گوید:

انوری نام هجو می نبرد  
چون ترا چشم بر عطاست هنوز  
دست خر نام می برد لیکن  
می نگوید که در کجاست هنوز

بعضی از شاعران قرن نوزدهم نیز از هجو و هزل یکدیگر و دیگران رویگردان نبودند. یغمای جندقی که در این نوع شعر دست بلندی داشت در قطعه ای کلّ مخلوق خدا - حتی جانوران - را زن قحبه خواند. شاعر معاصر او قآنی شیرازی - که لابد به عنوان یکی از مخلوقات خود را مشمول این تعارف دانسته بود - قطعه ای در پاسخ به این شعر یغما گفت که با این بیت آغاز می شد:

آن شاعر زن قحبه که یغماش بنامند  
زن قحبه بُود نامش و زن قحجگی اش کار.

هجو و هزل کلاسیک معمولاً یا برای انتقام جویی شخصی بود یا برای گرفتن انتقام شاه یا امیری از دشمنش، یا برای این که صاحب مالی به شاعر پول نداده بود یا برای تهدید کردن صاحب مالی که اگر پول ندهد بدگویی و هرزه در آیی برضد او ادامه خواهد یافت. گذشته از این، هجو و هزل مانند شعرهای دیگر معمولاً به صورت نوشته پخش نمی شد بلکه شفاهی از این دهان به آن دهان نقل می چرخید تا اگر شاعر آنقدر اهمیّت می داشت که بالاخره دیوانی از شعرهای خود را تدوین و (پس از ظهور صنعت چاپ) چاپ کند در آن منتشر شود.

با انقلاب مشروطه وضع دیگری پدید آمد. غیر از مجالس وعظ و بحث و سخنرانی، روزنامه رسانه اصلی گفتگوها و ابراز آراء و عقاید انقلابی شد و عرضه عمومی ای پدید آمد که تا آن زمان دیده نشده بود. و شاعرها و نویسندگان جوان و انقلابی مدرن دقیقاً برای این می گفتند و می نوشتند که امروز و فردا در مجلس خوانده شود یا در نشریه ای منتشر گردد. گذشته از این، تهمت زنی و بدگویی و هرزه در آیی جنبه خصوصی، تفنّنی و استثنایی خود را از دست داد، بلکه کاملاً سیاسی شد و به صورت یکی از مهم ترین و مؤثر ترین ابزار مبارزه سیاسی درآمد. چنین چیزی در تاریخ سیاسی و ادبی کشور سابقه نداشت.

انقلاب مشروطه نخستین قیام ضدّ استبدادی بود که هدف آن - دست کم در ظاهر و لفظ و شعار - از صرف انهدام دولت استبدادی موجود فراتر رفت و صریحاً خواستار برانداختن رژیم استبدادی و جانسپین کردن حکومت قانون شد. و مآلاً حتّی از این هم پیشتر رفت و اصول و مبانی یک حکومت ملی (اصطلاحی که برای "دموکراسی" به کار می بردند) را نیز در چارچوب قانون اساسی مشروطه طرح ریزی کرد. این خواست در آن دوران نتیجه یادگیری از

اندیشه‌ها و (بیشتر) تجربیات و واقعیات ملموس اروپا بود که در آن حکومت - با همه تنوع تاریخی و مقطعی آن - منوط و مشروط به ضابطه و قرارداد و قانون بود، و شاه (یا دولت) نمی‌توانست هرکاری که بخواهد بکند. این نکته را اندیشمندان انقلاب مشروطه و شرکت‌کنندگان در آن خوب و دقیق فهمیده بودند، اما در دوره‌های بعدی - بیشتر بر اثر کشانده شدن بی‌جا و بدون تطبیقِ دعوای ایدئولوژیکِ فرنگی به ایران - تا اندازه زیادی از دست رفت.

اما خیلی از جوانان انقلاب مشروطه و پس از آن وقتی که خواستند همین مفاهیم حکومت قانون و حکومت ملی را در جامعه به کار اندازند نتیجه‌ای که گرفتند غالباً با تصور سنتی استبداد یکی بود: یعنی آزادی مطلق و بدون قید و شرط؛ که همان خودسری و استبداد افراد و گروه‌های جامعه است.

ادبیات سیاسی مشروطه و پس از آن - به ویژه طنز و هجو و هرزه‌درآئی آن دوره - را در چنین چارچوبی می‌توان درک و تحلیل کرد. و گرنه چگونه می‌توان توضیح داد که کسانی که ظاهراً شیفته نظامی چون نظام فرانسه و بلژیک و هلند و انگلیس بودند در روزنامه‌هایشان چیزی برای مادر و خواهر یکدیگر، به علاوه مادر و خواهر شاه و وزیر و وکیل و آخوند و تاجر باقی نگذارند. که بنویسند مادرشاه با مردی جز شوهرش رابطه دارد. و بگویند در مجلس چهارم خرنر بر خرنر بود.

البته همه طنز و هجو دوره بیست ساله مشروطه سیاسی نیست، و همه طنز سیاسی هم هجو و فحاشی نیست. اما رویهمرفته اصل بر این هردوست. یعنی مقدار زیادی از طنز این دوره - خاصه، اما نه فقط، در شعر - سیاسی است. مثلاً طنز جمال زاده به کلی مستثناست. یعنی اگرچه گاهی - در واقع خیلی به ندرت - واژه نسبتاً رکیکی ممکن است دیده شود، اما نوشته مستهجن نیست و به طریق اولی تهمت و ناسزا در آن دیده نمی‌شود. در شعر اشرف الدین حسینی گیلانی که تقریباً سراسر سیاسی است اگرچه شور و حرارت و بدگویی زیاد است ولی حرف رکیک و فحش ناموسی نیست. همچنین از ملک الشعراء بهار در زمان انقلاب مشروطه شعر سیاسی مستهجن وجود ندارد، اما در دوره‌های بعد مقدار هزل و هجو سیاسی از او مانده که - بویژه آن چندتا که منتشر نشده‌اند - بی‌قیود و محدودند. ادیب الممالک فراهانی نیز شعر و طنز سیاسی دارد اما فحش و ناسزا از او در دست نیست. ایرج اساساً شاعری سیاسی به معنای بیشتر شاعران سرشناس دوره خود نبود، و اگرچه گاهی شدیدترین بی‌قیدی‌های لفظی را - مثلاً در عارف‌نامه و در اشعار دیگرش نیز - می‌توان یافت اما در شعرهای معدود سیاسی‌اش از این گونه بی‌قیدی‌ها به ندرت دیده می‌شود. در ستون چرند پرنده خدا در روزنامه **صوراسرافیل** حرف فاحش و رکیک به معنای عادی کلمه وجود نداشت اما - گرچه این ستون پیش از کودتای محمدعلی شاه نوشته می‌شد - تندروی و رسواسازی و بدگویی در آن کم نبود.

در زمینه هجو و هتاک و هرزه‌درآیی سیاسی در دوره مشروطه نشان درجه یک را باید بخصوص به سه شاعر سخت پرشور و حرارت - عارف، عشقی و فرخی یزدی - داد. اینان بی‌شک مردانی پاک‌نهاد و آرمانگرا و کمال‌پرست بودند. اما همین سبب می‌شد که - گاه به مجرد اختلاف نظر کوچکی - نسبت به دیگران، و نه فقط اهل سیاست، به شدت هتاک کنند. در واقع، در میان بزرگان سیاسی دوره مشروطه کمتر کسی را می‌توان یافت که دست کم در

یکی دو نوبت مشمول عنایات این سه شاعر نازکدل و کم تحمل نشده باشد. وثوق الدوله و قوام السلطنه و مدرس که سهل است، حتی کسانی با محبوبیت و وجاهت ملی برادران مشیرالدوله و مؤتمن الملک از زبان عشقی و عارف نرستند. مثلاً عارف می گوید:

مؤتمن کم خراز برادر نیست که کهر از کبود کمتر نیست؛

و عشقی:

گو رود مؤتمن الملک به مجلس گاهی احتراماً به سر رهگذرش باید رید.

زبان دهخدا در کوبیدن محمدعلی شاه و یاران او و همه سلسله قاجار تند و تیز و گزنده است و نمودار جو خصمانه و آشتی ناپذیری ست که ادامه آن ناگزیر به برخورد و حذف فیزیکی می انجامید، چنانکه بالاخره شاه مجلس را بمباران کرد و آزادیخواهان را به بند کشید. مثلاً در یکی از مقالات چرندپرند خطاب به آدام اسمیت پدر علم اکونومی می گوید:

تو گفته ای که تولید و ثروت ناشی از سه منبع تولید یعنی طبیعت و سرمایه و کار است. شاه ایران که کار نمی کند و از آن وقت که به شبی یک حب نریاک عادت کرده طبیعتش آن قدر عمل نمی کند. سرمایه ای هم که در بساطش نیست. پس حالا به عقیده تو باید شاه دستش را بگذارد روی دستش و بربر تماشا کند به امیر بهادر. و امیر بهادر هم به قول ترک ها مال مال نگاه کند به روی شاه؟ این طور نیست. شاه در دربار سفره ای می اندازد و رجال را دعوت می کند. ولیعهد را می نشانند میان همان سفره. دلاک را هم خبر می کنند. یک دفعه مثلاً از لای عمّامه شیخ فضل الله... یک گنجشک در می آید و می پرد میان اطاق. ولیعهد چشمش را می دوزد به طرف گنجشک، دلاک عمل (ختنه) را تمام می کند. آن وقت یک دفعه می بینی که یکصد و پنجاه و دوهزار دست رفت توی جیب ها، هی شاهی، هی پنجشاهی، پناباد و قران است که مثل باران می ریزد توی سفره... حالا به من بگو بینم این پول ها از کجا پیدا شد؟ طبیعت اینجا کمک کرد، یا شاه دستش را از سیاه به سفید زد، یا یک سرمایه برای این کار گذاشته شد؟<sup>۱</sup>

یکی از ظریف ترین طنزهای سیاسی این دوره کار ایرج است که اصولاً اهل فعالیت و تبلیغات سیاسی نبود. این قطعه را در زمانی نوشته است که شیخ فضل الله نوری به عنوان اعتراض به مجلس اول در حرم حضرت عبدالعظیم بست نشسته بود:

حجت الاسلام کتک می زند	برسر و مغزت دگنگ می زند
چک زن سختی بود این پهلوان	ملفتش باش که چک می زند
دستش اگر بر فکلی ها رسد	گوز یکایک به آک می زند
مختصراً هرشب در جوف پارک	یارو صد جور کلک می زند

۱ - مقالات دهخدا، جلد اول، به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقی، تهران، تیراژه، ۱۳۶۲، ص ۱۹۵-۱۹۴.

حالا در حضرت عبدالعظیم	شیخ در دوز و کلک می زند
ان شاء الله دو روز دگر	خیمه از آنجا به درک می زند...
مجلس شورا است که بادت حق	سیم بدان را به محک می زند
هرجا خواهی به سلامت برو	ملت الله معک می زند... <sup>۲</sup>

یکی از موارد نادر دیگری که در آن ایرج شعر سیاسی گفته هجو نامه‌ای است که به خاطر تأثر شدید از مرگ کلنل محمدتقی خان پسیان بر ضد قوام السلطنه گفته و ضمن آن از برادرش وثوق الدوله نیز بدگویی کرده است. در آن زمان قوام رئیس الوزرا (نخست وزیر) بود:

این رئیس الوزرا قابل فراشی نیست	لایق آن که تو دل بسته آن باشی نیست
همتاش جز پی خادمی و کلاشی نیست	در بساطش بجز از مرثی و راشی نیست
گر جهان را بسپاریش جهان را بخورد	ور وطن لقمه نانی شود آن را بخورد

از قول قوام:

این وطن مایه ننگ است پی دخلت باش	هر چه گویند جفنگ است پی دخلت باش
پای این قافله لنگ است پی دخلت باش	شهر ما شهر فرنگ است پی دخلت باش
دست و پا کن که خرید چمدان باید کرد	فکر کالسکه و راه همدان باید کرد
و توجه یکی از دوستان قوام به او:	بکن آن کار که کرده ست وثوق الدوله
نه دگر کج شود از بهر وطن نه چوله	در هتل مقعد خود پاک کند با حوله
والس می رقصد با مادموازل ژاکوله	برده پولی و کنون با دل خوش خرج کند
دائماً قر دهد و فرزند و فرج کند <sup>۳</sup>	

عارف قزوینی برخلاف ایرج شاعری غمگین و افسرده و خشمگین و بدبین بود، و طنز و طیبت و شوخ طبعی با شخصیت و روان شناسی او چندان سازگاری نداشت. در نتیجه آنچه به نام طنز میتوان از او نقل کرد تقریباً تماماً هجو و بدگویی ست. دو سه بیت از مثنوی "خرنامه" عارف مشهور است اما خود این شعر چندان شهرتی ندارد. خشم و ناشکیبایی عارف در این شعر به صورت ناسزاگویی به بزرگ و کوچک و خواص و عوام ظاهر می شود. شعر به بهانه فحش دادن به سید اشرف الدین گیلانی و روزنامه اش **نسیم شمال** شروع می شود و به سرعت به عالم و آدم گسترش می یابد. اشرف الدین خود از شاعران سیاسی و طنز نویس خستگی ناپذیر انقلاب مشروطه بود. عارف میگوید:

خواندم امروز من نسیم شمال	خوانده نا خوانده کردمش پامال
دُر دُریت سید اشرف را	نامه سر به پا مزخرف را...

۲- دیوان ایرج میرزا، به اهتمام محمد جعفر محجوب، تهران: نشر اندیشه، ۱۳۴۲، ص ۱۱-۱۰.

۳- همان، ص ۲۱۰-۲۰۷.

ای خرازین خران چه می خواهی	تو ز خود بدتر آن چه می خواهی؟
اهل این مُلک بی لجام خرنند	به خداجمله خاص و عام خرنند...
شاه و کابینه و وزیر خرنند	از امیرانش تا فقیر خرنند
از "مقامات" های عالیہ خرنند	برسد تا وزیر مالیه خرنند...
آن که دارد ریاست وزرا	به خداوند خالق دو سَرا
زان خران جملگی بزرگتر است	می توان گفت یک طویله خراست...
شحنه و شیخ تا عسّس همه خرنند	زن و فرزند و همَنَفَس همه خرنند...
سر بازار تا خیابان خرنند	شهر و ده، کشور و بیابان خرنند
از مُکلاش تا معمّم خرنند	فَعَله و کارگر مسلم خرنند
واعظ و روضه خوان منبر خرنند	هم زمحراب تا دم در خرنند
روسی - در میانه همه زن - از خریّت	به فرق خود قمه زن
و راه نجات از این خربازار؟	بلشویک است خضر راه نجات
بر محمّد و آل محمد صلوات	ای لنین ای فرشته رحمت
کن قدم رنجه زود و بی زحمت	تخم چشم من آشیانه توست
هین بفرما که خانه خانه توست	زود این مملکت مسخر کن
بارگیری از این همه خرکن	یا خرابش بکن و یا آباد
رحمت حق به امتحان تو باد <sup>۴</sup>	

مشابه همین آراء و عواطف را در قصیده اخوانیه ای هم که عارف خطاب به علی حریری معروف به علی بیرنگ گفته می توان دید:

شاه و وزیر و کیل و حاکم و محکوم	رشوه بگیرند و رشوه خوار علی جان
عصر تمدن بین و دور تجدد	از فکلی های لاله زار علی جان
ملت وجدان گش و زبون و ریاکار	باربر غیر و بردبار علی جان...
مجلس ننگین، و کیل خائن و قاتل	دولت و کابینه لکه دار علی جان...
لعنت بر یارم و دیارم و لعنت	بر پدر شهر و شهریار علی جان
لعنت بر کشور جم و کی و لعنت	بر پدر تاج و تاجدار علی جان
نفرین بر کشور غم آور و نفرین	بر غم و غمخوار و غمگسار علی جان... <sup>۵</sup>

عارف موسیقی دان با ذوق و تصنیف ساز طراز اولی بود اما شعر عشقی از او بهتر است. واگرچه همین خشم و خشونت و همین - و گاهی بدتر از این - هتاکی و فحاشی در هجو سیاسی او به چشم می خورد، اما مایه طنز و

۴ - کلیات دیوان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، به کوشش عبدالرحمن سیف آزاد، تهران: سیف آزاد، ۱۳۲۷، ص ۲۰۵-۲۰۳.

۵ - همان، ص ۳۱۶-۳۰۹.

مطایبه آن بیشتر از شعر عارف است. زمانی وحید دستگردی شعری در مدح سردار سپه گفته و ضمن آن تصفیه حسابی با عارف و عشقی کرده بود. در آن زمان عارف هوا خواه پرو پا قرص رضاخان بود و عشقی هم نسبت به او نظر مثبتی داشت اگرچه بعداً نظرش را تغییر داد. عشقی در جواب وحید دستگردی گفت:

ای وحید دستگردی شیخ گنبدیده دهن	ای که نامیدی همی گنبددهانت را سخن
ای شپش خورشیح یاوه گوی شندر پندری	ای نداده امتیاز شعر با گند دهن
پوستین برپیکرت چون جلدخرسی کول سگ	هیكلت اندر عبا چون دوش نسناسی کفن
برسرت عمامه چون آلوده باگچ سنده ای	رو در آئینه نگر باور نداری گر زمن
ای سخن هایت همه مانند گوز اندر هوا	وی زبانت در دهان مانند گه اندر لگن
تو بر هر کس که پولی پی بری خوانی ثنا	خواه خدمتگار ملک و خواه بدخواه وطن
خوب تو آخوند خرشعری بگو پولی بگیر	عارف و عشقی چه کردند ای الاغ بی رسن؟ <sup>۶</sup>

این قصیده بلندی ست و گاه فحش هایی در آن هست که - اگرچه کتباً منتشر شده - شفاهاً هم قابل تکرار نیست. اما طبع آتش زای این شاعر جوان چنان بود که وقتی از عارف هم دلگیر شد گفت:

عامیان شعر تو با شکر برابر می کنند	عارفان زین وهم باطل خاک بر سر می کنند
کارگاه قندازیک دَرش قندار می برند	از در دیگر چغندر بارش اندر می کنند
ازدهانت هر سخن آید برون چون شکر است	پس یقین رندان به ماتحت چغندر می کنند <sup>۷</sup>

"خرنامه" او از نظر عواطف و احساسات، و نحوه بیان آن، خیلی به "خرنامه" عارف نزدیک است جز این که شعر بهتری ست:

دردا و حسرتا که جهان شد به کام خر	زد چرخ سفله سگه دولت به نام خر
خرها و کیل ملت و ارکان دولت اند	بنگر که تاچه پایه رسیده مقام خر
شددائمی ریاست خرها به مُلک ما	ثبت است بر جریده عالم دوام خر
روزی که مجلس وزرا منعقد شود	دربار چون طویله شود ز ازدحام خر
در غیبت وزیر معاون شود کفیل	گوساله ای است نایب و قائم مقام خر
این شعر را به نام سپهدار × گفته ام	تا در جهان بماند پاینده نام خر
امروز روزخرخری و خرسواری است	فرداست روز خرگشی و انتقام خر <sup>۸</sup>

× منظور فتح الله خان اکبر معروف به (سپهدار رشتی ست).

۶- کلیات مصور عشقی، به کوشش علی اکبر مشیر سلیمی، تهران: مشیر سلیمی، بی تاریخ، ص ۴۰۹-۴۰۵.

۷- همان، ص ۴۱۵.

۸- همان، ص ۴۰۴-۴۰۲.

درصدیت با قرارداد ۱۹۱۹ شاعر و قلمزن و روزنامه نویس هنگامه‌ای برپا کردند که شرح کامل آن حتی در یک جلد کتاب هم نمی‌گنجد. در صدر این مقاله یک بیت از شعری را که عارف خطاب به وثوق الدوله، رئیس الوزراء و عاقد آن قرارداد، گفته بود نقل کردیم. عارف در شعر دیگری گفت:

به اردشیر غیور دراز دست بگو      که خصم مُلک ترا جزو انگلستان کرد

عشقی چند شعر در این باره دارد. بیت اول یکی از آنها این است:

ای وثوق الدوله ایران ملکِ بابایت نبود      اجره المثل زمان بچگی هایت نبود

در بیت بعدی به دختر وثوق تهمت میزند که قابل تکرار نیست. فیروز میرزا نصرت الدوله در کابینه وثوق اول وزیر عدلیه و سپس وزیر خارجه بود و در عقد قرارداد نقش مهمی داشت. فرخی یزدی در قطعه ای گفت:

نصرت الدوله در فنای وطن	در اروپا کند تلاش، بین
گاه پاریس و گه ژنو او	رابا لبی پُر ز ارتعاش بین
در بر لرد کرزنش تعظیم	باصدای جگر خراش بین
همچو دلال در فروش وطن	دائمش مشتری تراش بین
تا وطن را به انگلیس دهد	کاسه گرم تر ز آس بین <sup>۹</sup>

پیش از دعوی جمهوری، عشقی به ملیون ارادتی نداشت. مدرس را به خاطر پشتیبانی اش از قوام السلطنه مردود می دانست و نسبت به مؤتمن الملک و برادرش مشیرالدوله و امثال آنها نیز نظری تحقیر آمیز داشت.

دوش شنیدم که گفت موتمن الملک      پا نگذارم دگر به ساحت مجلس  
گفت تدین که ای گوز مساوات      گفت مساوات کای به ریش مدرس<sup>۱۰</sup>

در عوض از سلیمان میرزا (بعداً اسکندری) که هوادار دولت رضاخان بود پشتیبانی می کرد. و وقتی که سلیمان میرزا را بر سر منابر تکفیر کردند و شایع شد که به تحریک قوام السلطنه بوده است عشقی گفت:

در بیستمین قرن و سپس حربه تکفیر؟	این ملت اکبیر
افسوس نفهمید که آن از چه ممر بود	دیدی چه خیر بود؟
تکفیر سلیمان نمازی و دعایی	ملت به کجائی؟
این مسئله کی منطقی اهل نظر بود	دیدی چه خبر بود؟
از من به قوام این بگو: الحق که نه مردی	زین کار که کردی
ریدی به سر هر چه که عمّامه به سر بود	دیدی چه خبر بود؟

ابیات بالا در قصیده متراد بسیار بلندی ست که عشقی به میمنت پایان یافتن دوره مجلس چهارم گفت:

۹- دیوان فرخی یزدی، به کوشش حسین مکی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۶، ص ۱۹۴

۱۰- کلیات مصور عشقی، ص ۴۰۴.

این مجلس چارم به خدا ننگ بشر بود دیدی چه خبر بود؟  
هر کار که کردند ضرر روی ضرر بود دیدی چه خبر بود؟

در این شعر- از مستوفی الممالک و سلیمان میرزا که بگذریم - برای هیچیک از رجال سیاسی زن و دختر نگذاشته بود. از جمله در باره مدرس:

دیگر نکند هو نزند جفت مدرس در سالن مجلس  
بگذشت دگر، مدتی ار محشر خبر بود دیدی چه خبر بود؟

و در باره فیروز میرزا نصرت الدوله:

شهبازده فیروز همان قحبه خائن با آن پز چون جن  
هم صیغه کِرن بُد و فکر دَدَر بود دیدی چه خبر بود؟<sup>۱۱</sup>

وقتی که تبلیغات برای ایجاد رژیم جمهوری از سوی هواداران رضاخان شروع شد عارف به وجد آمد و به آن پیوست:

پس از مصیبت قاجار عید جمهوری یقین بدان بُود امروز بهترین اعیاد  
خوشم که دست طبیعت گذاشت در دربار چراغ سلطنت شاه بر دریچه باد...  
به دست جمور هر کس رئیس جمهور است همیشه باد در انظار رادمردان راد

و در شعری دیگری گفت:

باد سردار سپه زنده به ایران عارف کشور رو به فنا را به بقا خواهد برد

اما عشقی برخلاف عارف بی گمان شد که اینبار دست انگلیس به جای قوام السلطنه - از آستین رضاخان بیرون آمده، و در نتیجه به مخالفان او پیوست و از جمله در تنها تصنیفی که از او بجا مانده گفت:

تا تهیه در لندن شد اساس جمهوری خودسری تدارک شد برقیاس جمهوری  
ارتجاع و استبداد در لباس جمهوری آمد و نمود حيله با رنود جمهوری  
جمهوری نقل پشکل است این بسیار فشنگ و خوشگل است این<sup>۱۲</sup>

هزلیات عشقی در باره جمهوری به نسبت از بهترین هجویات سیاسی اوست. در مثنوی بلندی به عنوان جمهوری سوار نخست حکایت درازی در باره کلاهبرداری به نام "یاسی" گفت و سپس او را با "جمبول" (John Bull) که در فرهنگ عامیانه قدیم انگلیس مظهر این کشور است) مقایسه کرد:

۱۱- همان، ص ۲۸۴.

۱۲- .....

یاسی ما هست این یار عزیز  
 با وثوق الدوله بست اوّل قرار  
 چون که او مایوس گردید از وثوق  
 کودتا هم کام او شیرین نکرد  
 اندر این ره مدّتی اندیشه کرد  
 تا که آخر کار یاسی پیشه کرد  
 حضرت جمبول، یعنی انگلیز...  
 دید از آن حاصلی نامد به کار...  
 کودتایی کرد و ایران شد شلوغ...  
 این حناهم دست اورنگین نکرد...  
 تا که آخر کار یاسی پیشه کرد

و عَلمِ جمهوری را برداشت:

گفت جمهوری بیارم در میان  
 خلق جمهوری طلب را خر کنم  
 نقش جمهوری به پای خر بیست  
 ناگهان ایرانیان هوشیار  
 های و هو کردند: این جمهوری است؟  
 پای جمهوری و دست انگلیس؟  
 این چه بیرق های سرخ و آبی است  
 هم از آن بردست خود گیرم عنان  
 ز آنچه کردم بعد از این بدتر کنم...  
 محرمانه زد به خُمّ شیره دست  
 هم زخر بدبین و هم از خر سوار  
 در قواره پس چرا مغفوری است؟  
 دزد آمد، دزد آمد، آی پلیس  
 مردم این جمهوری قلابی است...  
 نقش جمهوری به پای خر بیست  
 ناگهان ایرانیان هوشیار  
 های و هو کردند: این جمهوری است؟  
 پای جمهوری و دست انگلیس؟  
 این چه بیرق های سرخ و آبی است

ملک الشعراء بهار به نسبت دیگر شاعران سیاسی معاصر خود اهل طنز و هجو نبود، اما البته از او هم طنز و هجو سیاسی - چه در آن دوره چه در زمان رضاشاه و چه پس از آن - باقی است. یکی از بهترین آثار او شعر بلند "جمهوری نامه" است که به زبان محاوره ای و گاه عامیانه گفته شده. این شعر در همان زمان بدون امضاء و به شکل شب نامه منتشر شد. با توجه به چندین شعر که عشقی همان روزها در باره این موضوع منتشر کرده بود - عموماً پنداشتند که این شعر هم کار اوست. در واقع، این شعر با همکاری بهار و عشقی سروده شده بود اگر چه فقط چهار بند آن از عشقی و باقی از بهار است. در این شعر طولانی کلّ داستان بسیج برای اعلام جمهوری و مقاومت در برابر آن و شکست آن با جزئیات تشریح شده. جمهوریخواهان رو به رضاخان می گویند:

نخستین بار سازیم آفتابی  
 که جمهوری بُود حرف حسابی؛  
 بیاید گفت کاین مرد فداکار  
 دریغ از راه دور و رنج بسیار  
 علامت های سرخ انقلابی  
 چو تو گشتی رئیس انتخابی  
 بُود خود پادشاهی را سزاوار  
 دروغ از راه دور و رنج بسیار

سپس رهبران جنبش جمهوری نام برده می شوند:

چو جمهوری شود آقای دشتی ×  
 تدین × آن سفید کهنه مشتی  
 کند کور و کچل ها را خیردار  
 دریغ از راه دور و رنج بسیار  
 عَلمدارش بُود شیطان رشتی ×  
 نشیند عصرها در توی هشتی  
 ز حلاج و ز رواس و ز سمسار

- × - علی دشتی، روزنامه نگار
- × - میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر)
- × - سید محمد تدین نماینده مجلس

× × ×

که آن بالا بلند بی کفایت	ز عدل الملک × بشنو یک حکایت
کندگاهی تدین را حمایت	میانجی گشته بین بول و غایط
که سازد این دو را با یکدگر یار	شود گاهی سلیمان × را مدد کار
	دریغ از راه دور و رنج بسیار

- × - حسین دادگر نماینده مجلس
- × - سلیمان میرزا (بعداً اسکندری) نماینده مجلس

× × ×

نموده نوحه جمهوری از بر	تدین کهنه الدنگ قلندر
گهی عرعر نماید چون خر نر	عجب جنسی ست این، الله اکبر
ولی غافل زگردن بند و افسار	زمانی پاچه گیر چون سگ هار
	دریغ از راه دور و رنج بسیار

× × ×

ز کمپانی نماید حق شناسی	دبیر اعظم × آن رند سیاسی
به افسون های نرم دیپلوماسی	زند تپیا به قانون اساسی
که جمهوری نباشد کار دشوار	به سردار سپه گوید به اصرار
	دریغ از راه دور و رنج بسیار

- × - فرج الله خان بهرامی، رئیس دفتر سردار سپه

× × ×

به همراهی جمعی از معارف	نمایش می دهد این هفته عارف
که جمهوری ندارد یک مخالف	شود معلوم با جزیی مصارف
که مشروطه ندارد یک طرفدار	مدلل می شود با ضرب و با تار
	دریغ از راه دور و رنج بسیار

× × ×

به تهران نیست یک تن انقلابی      بجز مشروطه خواهان حسابی  
که از وحشت نگردند آفتابی      اگر کردند قدری بد لعابی  
بیاویزیشان بر چوبه دار      به نام ارتجاعیون و اشرار  
دریغ از راه دور و رنج بسیار

در نتیجه مجلس تحت تأثیر قرار گرفت ولی در کشمکش که پیش آمد سیلی خوردن آن مرد دیندار - یعنی سید حسن مدرس - کفّه را به زیان جمهوریخواهان گرداند:

از این افکار مالیخولیایی      به مجلس اکثریت شد هوایی  
تدین کرد خیلی بی حیایی      به یک دم بین افرادش جدایی  
فتاد از یک هجوم نابهنجار      از آن سیلی که خورد آن مرد دیندار  
دریغ از راه دور و رنج بسیار

× × ×

از آن سیلی ولایت پرصدا شد      دکاکین بسته شد غوغابه پا شد  
به روزشنبه مجلس کربلا شد      به دولت روی اهل شهر وا شد  
که آمد در میان خلق سردار      برای ضرب و شتم و زجر و کشتار  
دریغ از راه دور و رنج بسیار

ولی استفسار سردار سپه از ریاست وزرا با واکنش شدید مواجه شد:

به تعلیمات مرکز با گزافات      رسید از احمد آقا × تلگرافات  
که سرباز لرستان و مضافات      نماید از رضاخان دفع آفات  
قشون غرب گردد زود سیار      سوی مرکز پی تنبیه احرار  
دریغ از راه دور و رنج بسیار

× - احمد آقا خان (بعداً سپهبد امیر احمدی) امیر لشکر غرب.

× × ×

امیر لشکر شرق آن یل راد ×      یک اولتیماتوم از مشهد فرستاد  
به مبعوثان × دو روزه مهلتی داد      که آمد جیش تا فراش آباد  
بباید بر مُراد ما شود کار      ولی بر توپ خالی نیست آثار  
دریغ از راه دور و رنج بسیار

× - حسین آقا خزاعی فرمانده لشکر خراسان

× - مبعوثان، مجلس شورای ملی

و این سبب شد که اکثریت مجلس دوباره رضاخان را برای ریاست وزرا دعوت کنند.

و کیلان این تشرها چون شنیدند      ز جای خویش از وحشت پریدند  
به تنبان های خود از ترس ریدند      نود رأی موافق آفریدند  
براین جمعیت مرعوب گه کار      سلیمان بن محسن × شد علمدار  
دریغ از راه دور و رنج بسیار<sup>۱۳</sup>

× - سلیمان میرزا (بعداً اسکندری) پسر محسن میرزا کفیل الدوله.

بهار گاه با همکاران و مخالفانش در مجلس نیز شوخی هایی می کرد. از جمله وقتی از یکی خواسته بود که به عضویت او در کمیسیون خارجه مجلس رأی دهد، و او گفته بود رأی ممتنع خواهد داد، بهار گفت:

دوش گفتم به دست غیب و کیل      کای مثل در بلند فریادی  
در کمیسیون خارجه بنویس      نام این بنده را به استادی  
داد پاسخ: سپید خواهم داد      که چنین است شرط آزادی  
گفتمش مایه تعجب نیست      تو همیشه سپید می دادی<sup>۱۴</sup>

زمانی هم که در زندان، پاسبان از رفتن او به دستشویی جلوگیری کرده بود گفت:

بگرفتم آفتابه که گیرم ره مبال      آژان گرفت راهم و گفتا اجازه  
گفتم تو تا اجازه فراز آری از رئیس      من ریده ام به خویش، بگفتا که چاره نیست  
یاران نظر کنید که جزمن به روزگار      آن کس که بی اجازه دولت نرید کیست<sup>۱۵</sup>

وقتی که این شعر گفته شد دوره مشروطه به پایان رسیده بود و شعرهایی از این دست، اگرچه گفته می شد ولی دیگر به چاپ نمی رسید. پس از شهریور ۱۳۲۰ هم یک دوره دیگر هرج و مرج و هم هتاکی و فحاشی سیاسی دوباره آغاز شد. اما داستان این را باید جای دیگری گفت.

کالج سنت آنتونی و دانشکده شرق شناسی دانشگاه آکسفورد نوامبر ۲۰۰۵

۱۳- همان، ص ۲۶۶-۲۶۳.

۱۴- دیوان ملک الشعراء بهار، به کوشش مهرداد بهار، جلد دوم، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۹۸-۳۸۸.

۱۵- این شعر در چاپ اول دیوان بهار به کوشش محمد ملکزاده چاپ شده؛ جلد دوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۶، ص ۵۰۴.